[16] ونيز آثار زشت اين واقعه پرنيرنگ بود كه امام حسن عليه السلام را وادار به قبول صلح نمود. معاويه براى آنكه به آرزوهاى طلائى خود برسد خونخواهى عثمان را دستاويز خود قرار داد، امام أو را به پذيرش فرمانش دعوت كرد اما أو استنكاف ورزيد، وبراى آنكه به هدفش نائل گردد از عمرو بن عاص كه به شهادت تاريخ مردى حيله گر ودغلكار بود وخودش مى گفت من به هر جراحتى كه انگشت زدم آنرا خونين كردم، يارى خواست، مردم نيز بخاطر ترس يا طمع در مال دنيا به معاويه گرويده وكم كم كار أو بالا گرفت وحكومتش توان يافت، در اين لحظه معاويه آمادهء جنگ شد وبه حركت درآمد وبه صفين رسيد، امام هنوز در كوفه بود وفرزندش امام حسن عليه السلام با ايراد سخنرانيهاى مختلف مردم را به جنگ تحريض مى كرد، آنگاه كه دو لشكر در مقابل هم قرار گرفتند امام براى آنكه از جنگ جلوگيرى كند سعى فروانى نمود، اما تلاش ايشان تأثيري نبخشيد وجنگ آغاز شد. سياست مزورانه معاويه ايجاب مى كرد كه رهبران لشكر امام را با تهديد وتطميع فريب دهد وبسوى خود جلب نمايد، از اينرو تصميم گرفت امام حسن عليه السلام را نزد خود بخواند، براى اجراى اين سياست عبيدا بن عمر (2) را نزد امام فرستاد واو به امام گفت: با تو كارى دارم،

_____ 1 - عبيد ا بن عمر در زمان پيامبر بدنيا آمد از ولى آن حضرت حديثى نقل ننمودوفقط به پدرش عمر فخر مى كرد، أو در جنگ صفين به معاويه ملحق شد، روزى با جامهء خز وآرايش كرده بيرون آمد و گفت: فردا كه على با ما روبرو شود خواهد فهميد كه چه بر سرش مى ايد، امام فرمود: رهايش كنيد خونش خون پشه است، أو در صفين كشته شد. (*) _____